



فرزندان ما را به قتل می‌رسانند و زنانمان را باقی می‌گذارند. اگر به راستی این منطق درست باشد که عرب و قریش به دلیل اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از میان آنان برخاسته است، بر دیگران فضیلت دارند، پس باید ما خاندان نبوت و اهل بیت رسالت بر همه مردم شرافت داشته باشیم و هیچ کس به پایه ما نرسد. چون سخن امام بدین جا رسید، آن مرد گفت: سوگند به خداوند، شما خاندان را دوست دارم. امام فرمود: پس بر تن خویش جامه‌ای از بلا و ناگواری بپوشان. والله رنج‌ها شتابان‌تر از سیل دره‌ها به سوی ما و شیعیان ما پیش می‌تازد. نخست مشکلات به ما می‌رسد و سپس به شما.^۱

این بیان نگرانی بسیار امام را از تنگناهای سیاسی آن عصر می‌رساند.

امام باقر علیه السلام در ماه محرم سال ۹۵ هجری، عهده‌دار مقام امامت شد و این مضادف بود با حکمرانی آل مروان. آنان مسلمانان را مجبور می‌کردند که آنان را جانشین رسول خدا بشمارند و افرادی را که متتهای رذالت و فرومایگی در پلیدترین منکرات غوطه می‌خوردند، خلیفه الهی بنامند. امام باقر علیه السلام از چنین وضع آشفته‌ای رنج می‌برد.

منهال می‌گوید: در محضر امام بودم. مردی وارد شد. پس از سلام، فرد تازه وارد پرسید: حالتان چطور است؟ امام فرمود: آیا به راستی دریافته‌اید که بر ما چه می‌گذرد؟ مثل ما در میان امت، مانند بنی اسرائیل است که طاغی زمانشان، پسران آنها را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت. این والیان و حاکمان نیز

در جای دیگر امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: مدام ما اهل بیت مورد ستم قرار می‌گیریم، ما را دور و محروم می‌کنند، بر خون خویش و دوستانمان ایمن نیستیم. دروغ‌گویان و منکران به سبب کذب و انکارشان، جایگاهی یافته‌اند که بدان وسیله به دوستان خود تقرب می‌جویند، قاضیان و کارگزاران بد در هر شهری به ایشان خبر معمول می‌دهند^۲ و ...

امام در برابر این تیرگی‌ها، خاموش ننشست و علیه حاکمان ستمگر جبهه‌گیری کرد و فرمود: کسی که به جانب فرمانروای ستم‌پیشه‌ای حرکت کند تا او را به تقوای الهی فرمان دهد و از عواقب ستم بترساند و موعظه کند، پاداش او همانند ثواب جن و انس و کار او برابر با عمل آنان است.^۳ در نکوهش جفاکاران و حامیانشان فرمود: همانا ستمکاران و پیروانشان از دین الهی کناره‌گیری کرده‌اند.^۴

چنان که می‌بینیم، از دیدگاه آن حضرت، هیچ حاکم جور پیشه‌ای نمی‌تواند مدعی دین‌داری باشد و به بهانه خلافت دینی، بندگان خدا را مورد ستم قرار دهد و مردم هم باید فریب ادعاهای دروغین چنین حاکمانی را نخورند و گمان نکنند مخالفت با آنان، طغیان علیه دین است. از این رو، امام پیروان خود را از تقرب به سلاطین جور منع می‌کرد و می‌فرمود: هرگز به خدمت آنان در نیایید، حتی اگر این خدمت به

اندازه یک مرتبه فرو بردن قلم در مُرْگَب باشد، به دین آسیب وارد می‌شود.^۵

امام وقتی مشاهده می‌کرد فرمانروایان از کج‌روی دست بر نمی‌دارند، به صراحت انحرافات آنان را بر می‌شمرد. او در نامه‌ای به یکی از آنان نوشت: از جمله کارهای نادرست این است که جهاد در جامعه اسلامی ضایع شده و ارزش خود را از دست داده است. در پرتو جهاد است که دین در میان جوامع دیگر طلوع کند و دشمنان در هم کوبیده می‌شوند. در پرتو همین ارزش، خداوند جان و مال مؤمنان را خریده و ایشان را به بهشت نوید داده است. خداوند با مؤمنان شرط کرده است که در جهاد، حدود و قوانین الهی مراعات شود. جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت بنده‌ای به پیروی از بنده‌ای همانند او وادارند. هر گاه کافران در قلمرو حاکمیت اسلامی، جزیه را قبول کردند، نباید به آنان ستم شود و نیز روا نیست پیمانی که با آنان بسته‌اند، نقض گردد. مالیاتی که بر ایشان تعیین می‌شود، باید فروتر از توانشان باشد. اموال و غنایمی که در پرتو جهاد و گشایش سرزمین‌های دیگر به دست می‌آید، از آن همه مسلمانان است، نه گروهی خاص. در برخورد با اسیران باید به سیره پیامبر و قانون الهی عمل کرد.

امام در ادامه تأکید می‌فرمایند که در فتوحات و جهاد اسلامی، سوگمندان رهنمودهای دینی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و به افرادی تکلیف می‌کنند که امکان جهاد برایشان فراهم نیست و خداوند عذرشان را پذیرفته است و همان افراد توانمند نیز تحت تکالیف سخت، طاقت‌فرسا و ناگوار قرار می‌گیرند. در گذشته وقتی مردم مصر با دشمنان خود و یا سرکشان هم جوار می‌جنگیدند، در اعزام نیروها برای نبرد، میان آنان به عدالت رفتار می‌شد. افسوس که امروزه همه آن ارزش‌ها از میان رفته است و مردم در دو گروه خلاصه شده‌اند: عده‌ای که موظف به جهادند و به جای آنکه مال و جان خویش را با خدا معامله کنند، در این راه اجیر دیگران شده‌اند و برای رفتن به جهاد مزد می‌گیرند! و گروهی دیگر که افرادی ناتوان هستند، ولی وادار می‌شوند تا کسانی را اجیر کرده، به جایشان به جهاد بفرستند. حج از میان رفته و مردم بینوا شده‌اند. کسی که این کژی‌ها را پدید آورده، به راستی منحرف‌ترین افراد است.^۶

عمر بن عبدالعزیز در میان خلفای معاصر امام باقر (ع) اگر چه حق امامت معصومان را غصب کرده بود، ولی رفتارش با دیگر غاصبان متفاوت بود. این وضع زمینه را مساعد کرد تا حضرت برخی مسائل را به او تذکر و هشدار

دهد. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به مدینه سفر کرده بود به او خبر دادند محمد بن علی (امام باقر ع) آمده است تا او را ملاقات کند. او هم پذیرفت و امام به مجلس او وارد شد. امام رو به وی کرد و فرمود: ای عمر، دنیا همچون بازاری است که عده‌ای با منفعت از آن بیرون می‌آیند و گروهی با خسران آن را ترک می‌کنند. عده‌ای که اکنون دنیا را ترک گفته‌اند، مغرور این سرای فانی شدند تا مرگ بر آنان سایه افکند و با دنیا در حالی وداع کردند که ملامت می‌شدند. اکنون سزاوار است که ما در رفتار گذشتگان بیندیشیم و کارهایی را که آنان انجام داده‌اند و ما آنها را مایه گرفتاری می‌دانیم، از برنامه خویش حذف کنیم.^۷

در سفارش‌های دیگری، امام به وی تأکید فرمود: ای عمر! تقوای الهی داشته باش، درها را بر روی مردم گشوده دار، حجاب‌ها و موانع را از پیش پای مردم بردار تا به راحتی با تو تماس گیرند، ستم دیدگان را یاری ده و حقوق ضایع شده را به صاحبان آنان بازگردان. نصایح امام چنان وی را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت حق غصب شده اهل بیت یعنی فدک را به ایشان بازگرداند و همان‌جا فرمان پس دادن فدک را صادر کرد.^۸

از طرف طاغوت وقت، فرماندار جدیدی برای مدینه تعیین شد و مردم برای عرض

تبریک به جانب محل استقرار او می‌رفتند. محمد بن مسلم می‌گوید: ما جمعی از شیعیان در جوار خانه امام در مدینه بودیم. امام از برخی حاضران پرسید: آیا در شهر اتفاق تازه‌ای رخ داده است؟ عرض شد: والی جدیدی برای مدینه انتخاب شده است و مردم می‌روند تا ورود او و انتصابش به این مقام را شادباش گویند. امام فرمود: همانا آدمی برای تبریک به خاطر امری حرکت می‌کند، (غافل از آنکه) همان شخص خود را به در خانه‌ای می‌رساند که درهای خانه‌های آتش دوزخ است) کنایه از اینکه خانه حاکم مدینه، دری از درهای آتش جهنم است).^۹

امام در وصیت‌نامه خود نیز مبارزه‌های سیاسی با جفاکاران را در پیش گرفت. امام صادق (ع) فرمود: پدرم وصیت کرد: بخشی از اموال را وقف کن تا ده سال در سرزمین منا در مکه و موسم حج برایم عزاداری و برای مظلومیت من زاری کنند.^{۱۰} این وصیت برای آن است که اجتماع بزرگ اسلامی در آن مکان مقدس با رهبر راستین، آشنا و ارشاد شوند و از دیگران بریده، به حق پیوندند. هدف دیگر امام این بود که مردم مسلمانی که از همه نقاط قلمرو اسلامی در آنجا گرد هم می‌آمدند، به مظلومیت ائمه پی‌ببرند.^{۱۱}

امام باقر (ع) بارها باطل بودن کار هیئت حاکمه و زمامداران وقت را اعلام می‌داشت و

لزوم روی کار آمدن جانشینان راستین را گوشزد می‌کرد و می‌فرمود: ای محمد بن مسلم، هر کس از این امت اسلامی، بدون امامی آشکار و عدالت پیشه و منصوب شده از سوی خداوند به سر برد،^{۱۲} گمراه می‌شود و در مسیر تردید قرار می‌گیرد و اگر در این حال، مرگش فرا رسد، در حال کفر و دورویی مرده است.

امام در برابر هشام بن عبدالملک موضوع رهبری واقعی را به طور جامع و کامل مطرح ساخت و چنین به وی فهمانید که او و دستگاهش بر باطل است و باید منصب خلافت را ترک کند و نحوه رهبری و اداره جامعه اسلامی و قلمرو مسلمین دگرگون شود. این گفتگو در درون دربار اموی و مروانی صورت گرفت و عده‌ای از فرماندهان ارتش، روسای قبایل، والیان، قضات و فقها به عنوان مدافعان خلیفه غاصب در آنجا حضور داشتند. هشام در آن لحظات، اگر چه خشمناک و عصبانی بود، ولی جرئت نداشت به جلادان خون آشام خود دستور دهد امام را به شهادت برسانند؛ زیرا اگر چنین می‌شد، مسلمانان به قیام‌هایی که در حال شکل گرفتن بود، می‌پیوستند و در نتیجه خود، زمینه‌های سقوط خویش را فراهم می‌کرد.^{۱۳}

از سوی دیگر، نمی‌توانست منکر نفوذ معنوی و اجتماعی امام شوند. کسانی بودند که شهرها و مسیرهای طولانی را پشت سر

فتوحات اسلامی در شرق و غرب

در نخستین سال‌های امامت حضرت باقر (ع) قلمرو حکومت اسلامی از جانب شرق توسعه یافت. محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل برای فتح سند و هند، به سوی این نواحی رفت. ابوالاسود جهم بن زحر جعفی فرماندهی مقدمه سپاهش را عهده‌دار بود. وی که در فارس اقامت داشت، از آنجا به مکران رفت و چندی در آنجا ماند و برخی شهرهای مسیر را فتح کرد؛ تا آنکه نبرد سختی بین او و سپاهیان هند در گرفت. داهر، فرمانده قوای مزبور، در برابرش مقاومت کرد و با کشته شدن وی، محمد بن قاسم بر نواحی گوناگون سند استیلا یافت. موفقیت شایان توجه وی توانست راه را برای تسلط مسلمین بر بخش بزرگی از هند بگشاید. این فتح در واقع طلیعه حکومت مسلمانان در شبه قاره هند بود. ناگفته نماند که همراه با این بخش مهم از آسیا، نقاط هم جوار دیگر مانند کابل، کاشمر، طوس و مناطق مختلف دیگر هم به قلمرو پهنای اسلامی پیوستند. با مرگ ولید بن عبدالملک و روی کار آمدن سلیمان، فاتح هند به جای آنکه مورد تشویق قرار گیرد، دستگیر شد و به فرمان این خلیفه ستم پیشه، در غل و زنجیر قرار گرفت. اهل هند بر این وضع ناهنجار که برای سلحشوری مسلمان پدید آمد، گریستند. والی

می‌نهادند تا به محضر امام برسند و علاقه‌مندی خویش را به ساحت حضرت ابراز دارند. رهبری حضرت فراتر از تقسیمات سیاسی امویان و مروانیان و نیز ماورای مرزبندی‌های قبیله‌ای و قومی بود. میان دو قبیله مضر و حمیر نزاع شدیدی وجود داشت و همواره جنگ و خونریزی بین آنان شعله‌ور بود، اما هر دو از یاران امام بودند و دو شاعر بزرگ شیعه از هر دو سوی یعنی فرزددق تمیمی مغیری و کمیت اسدی حمیری در دوستی امام و اشتیاق به اهل بیت اتفاق داشتند.^{۱۴}

حضور مؤثر امام در متن اجتماع و مجامع علمی و فرهنگی نیز در روشن گردیدن حقایق و افشای نا راستی‌ها دخالت داشت. در مسجد مدینه مردمانی از نقاط دور به محضر امام می‌رسیدند و نیازهای فکری، فرهنگی و اجتماعی را مطرح می‌کردند و امام هم رسیدگی می‌فرمود. اتفاق به محتاجان و تکریم فقیران، سخاوت و مروت در حق دوستان و پیروان، شکیبایی و بردباری در روابط اجتماعی، صمیمیت و محبت در حق اصحاب و آشنایان و خویشاوندان، خصال بود که نفوذ اجتماعی امام را ریشه‌دار می‌ساخت و این حضور مؤثر، برای دستگاه ستم نگران‌کننده بود.^{۱۵}

ماوراء النهر نیز تحت فشار قرار گرفت و عزل شد.^{۱۶} گفته می‌شود علاقه‌مندی وی به خاندان عترت سبب این رفتار شده بود.

ارادت مردمان سند به اهل بیت علیهم‌السلام قابل توجه است. مادر زید شهید (برادر امام باقر علیه‌السلام) از سند بود، اما با روی کار آمدن حجاج بن یوسف ثقفی، شیعه در این سامان مجالی برای ترویج عقاید خود نداشت. با زندانی شدن محمد بن قاسم در واسط و در گذشت او، برخی شیعیان که تحت آزار و اذیت امویان بودند، در مناطق دور از خلافت وقت پناهگاهی برای خود تدارک دیدند. سند، غور، خراسان و ماوراء النهر به مراکز قیام‌های شیعی تبدیل گردید.^{۱۷}

گروهی از پیروان علی بن عبدالله حسنی که ۷۲ نفر بودند، از خراسان به مدینه آمدند تا امام واقعی را مشخص کنند. آنان به حضور امام باقر علیه‌السلام رفتند و حقایق را مشاهده کردند و متقاعد شدند و به مقام امامت آن حضرت اعتراف کردند و هدایایی به پیشگاه آن حضرت تقدیم داشتند.^{۱۸}

هم زمان با فتوحات شرقی، حادثه مهمی در غرب قلمرو اسلامی اتفاق افتاد که جهان را متحیر ساخت؛ زیرا در سال ۹۲ هجری و زمانی که آفریقا به دست موسی بن نفیر اخمی اداره می‌شد، طارق بن زیاد از لایق‌ترین سرکردگان موسی، با سپاهی مرکب از هفتاد هزار نفر

رزمده، در محلی که اکنون به نام او معروف است یعنی جبل الطارق، پیاده شد و از آنجا اول در شهر الجزیره الخضراء فرود آمد و نماز صبح را در آنجا خواند که بعدها در این مکان مسجدی ساخته شد. نیروهای مستقر در اسپانیا که به گوت‌ها مشهور بودند، خیلی کوشید تا راه را به سپاهیان اسلام بسته، مانع پیشرفت آنها شوند، ولی بر اثر وارد شدن ضربات شدید، از یکدیگر پاشیده شدند و ثبات و پایداری آنان با حملات پی در پی طارق و نیروهایش از بین رفت و جمعیت گوت‌ها از هم متلاشی شد و پادشاه آنها در هنگام فرار، خود را در آب رودخانه غرق کرد. بدین گونه، منطقه جنوب غربی اروپا که اکنون شبه جزیره ایبری نام دارد و دو کشور اسپانیا و پرتغال را شامل می‌شود، به تصرف سپاهیان اسلام درآمد. این فتح علاوه بر نتایج معنوی و اخلاقی، برکات زیادی در برداشت؛ از جمله آنکه دشمنان مسلمانان را در رعب و هراس قرار داد.^{۱۹}

سلیمان بن عبدالملک به جای آنکه از بانیان چنین فتحی قدردانی کند، با موسی بن نفیر که آن زمان والی اندلس گردیده بود، به دشمنی برخاست و برای از میان بردن وی، برحسب انگیزه‌های هوس‌آلود نقشه می‌کشید.^{۲۰} از کتب تاریخ بر می‌آید که موسی بن نفیر و طارق بن زیاد طرفدار اهل بیت علیهم‌السلام بودند و به همین دلیل

سلیمان، خلیفه مروانی، بر موسی خشم گرفت و دستور مصادره اموال و کشتن فرزندش را داد. اگر چه امام باقر علیه السلام از بابت این فتوحات اظهار خشنودی می کرد، اما بر شیوه فتح و کشورگشایی که مغایر با موازین قرآنی و مخالف سیره پیامبر بود، انتقاد داشت و انتقاد خود را به آگاهی زمامدار وقت می رساند.

تقویت امنیت و حفظ همبستگی و اقتدار مسلمانان

با وجود آنکه امام، حاکمان وقت را غاصبان حکومت می دانست و شیوه ها و برنامه های او مورد تأیید حضرت نبود، اما برای حفظ یکپارچگی، اتحاد و انسجام مسلمانان، آن حضرت از هیچ گونه تلاشی فروگذار نمی کرد. جامعه عصر امام اگر چه از رهبری سیاسی اهل بیت علیهم السلام محروم بود، اما چون به توحید، قرآن کریم، رسالت نبی اکرم و فروع دین و مسائل اعتقادی زیربنایی تا حدودی التزام داشت، ملت مسلمانی تلقی می شد و امام می کوشید تا آنان را از هجوم کفار و مخالفان و نیز تفرقه دور نگاه دارد.

امام باقر علیه السلام وقتی ارزش های اصلی جامعه را در معرض تزلزل می دید و نیز مرزهای قلمرو اسلامی را آماج یورش های بیگانگان و هجوم رومیان مشاهده می کرد، پیروان خود را از پرداختن به موضوعات تفرقه برانگیز نهی

می کرد تا اتحاد جامعه در برابر اجانب و کفار محفوظ بماند و بتواند حملات دشمنان را دفع کند.

حتی وقتی حضرت احساس می کرد که جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گرفته است، به پیروان خود اجازه می داد که مسلمانان را یاری دهند تا دشمنان را در هم بکوبند و در مواردی خود حضرت، حکام وقت را برای حفظ اقتدار قلمرو مسلمین راهنمایی می کرد.

هند سرآج در سرزمین شام که ناحیه مخالف ولایت اهل بیت شناخته می شد، اسلحه می فروخت. وی پس از پذیرش ولایت امامان درباره ادامه این تجارت و حمل سلاح به شام، از امام باقر علیه السلام کسب تکلیف کرد. امام در جواب وی فرمود: سلاح های خود را به جانب شام ببر و در آن ناحیه در معرض فروش قرار ده؛ زیرا خداوند به وسیله اهالی این سامان، دشمنان ما و ایشان (رومیان) را دفع می کند. البته هر گاه میان ما و شامیان نبردی پیش آید، در چنین شرایطی نه باید به آنان سلاح رسانید و نه یاری شان داد. ^{۳۱}

یکی از مروانیان روزی سکه هایی را دید که بر آنها عبارتی رومی نقش بسته بود. این پول ها در مصر که غالباً مسیحی بودند، رواج داشت. وی دستور داد نوشته های روی سکه ها ترجمه شود و چون از مضمون آنها آگاهی یافت،

ناراحت شد و گفت: این مطالب برای مسلمانان ناپرواست. از این رو، به کارگزار مصر نوشت که نقش‌های مزبور را باطل سازد و به تولید کنندگان این پول‌ها فرمان دهد تا سوره‌ای از قرآن را بر آن حک کنند. او چنین کرد و چون سکه‌های جدید با نقوش اسلامی به سرزمین روم رسید و پادشاه آنان از مضمون آنها با خبر شد، زمامدار مروانی را ملامت و مذمت کرد و از وی خواست آنها را به وضع قبلی بازگرداند و تهدید کرد اگر این وضع عوض نشود، بر درهم و دینارهایی که ضرب می‌شود، دشنام و ناسزا به رهبران مسلمانان نقش می‌بندد. خلیفه که در تنگنا قرار گرفته بود، با وجود مشورت با اطرافیان و مشاوران به نتیجه‌ای دست نیافت و برای بیرون آمدن از این بحران، نامه‌ای به کارگزار مدینه نوشت و از او خواست امام باقر علیه السلام را با احترام و ارج فراوان به سوی شام روانه سازد. امام با عزت و ویژه‌ای به محل استقرار خلیفه یعنی شام رفت و پس از مراسم استقبال و خوشامدگویی، ماجرای مزبور مطرح شد.

امام فرمود: این موضوع نگرانی ندارد. هم اکنون کسی را فرابخوان تا درهم و دینارها را برایت ضرب کند و بر یک طرفش نقش توحید و بر طرف دیگر «محمد رسول الله» را نقش بزن و در حاشیه آن، نام شهری را که سکه در آن ضرب شده و نیز سال آن را قید کن، آن گاه

برای آنکه امکان تقلب در درهم و دینار از بین برود، نحوه ساخت سکه‌های اسلامی را توضیح داد و سپس به خلیفه گفت: چون چنین کردی، فرمان به وجوب معامله با آنها صادر و مخالفین آن را مجازات کن. بدین ترتیب راه را بر پادشاه روم می‌بندی.

در نقل دیگر آمده است: به دنبال درگیری‌های سخت میان حاکمان رومی و اسلامی، پادشاه روم، فرمانروای مسلمانان را تهدید کرد که در صورت عدم واگذاری بخشی از قلمرو مسلمانان، جریان پول را در نواحی تحت قلمرو مسلمانان قطع می‌کنم. خلیفه مروانی از این تهدید ترسید و چون با رایزنی‌های متعدد به راهی دست نیافت، قرار شد که امام باقر علیه السلام گره‌گشای این مشکل باشد. حضرت به وی توصیه کرد که از رومی‌ها مهلت بخواهد و طی آن با جمع آوری طلا و نقره در قلمرو اسلامی، به ضرب درهم و دینار روی آورد. طی چند ماه سکه‌های جدیدی در اختیار مردم مسلمان قرار گرفت که با آنها به جای پول قبلی، فعالیت‌های اقتصادی خود را انجام می‌دادند. حاکم مسلمین شخصی را نزد سلطان روم فرستاد و به اطلاع او رسانید چنین برنامه‌ای را در مورد مرزهای دو کشور قبول نمی‌کند. رومی‌ها بر این گمان بودند که با تهدید اقتصادی، برگ برنده‌ای دارند، ولی با طرح جدید که به پیشنهاد امام باقر علیه السلام صورت

گرفت، در این نقشه ناکام ماندند. بنابراین ارباب نظامی را پیش گرفتند و گروهی از متمرّدین را که پس از فتح اسلامی به روم پناه برده بودند، علیه کشورهای اسلامی برانگیخته، آنها را روانه سرزمین‌های مسلمان نشین کردند. این افراد راه سواحل را پیش گرفتند و به قتل، غارت و تجاوز پرداختند تا به کرانه‌های لبنان رسیدند. سپاهیان مسلمان به تعقیب آنها پرداخته، گروهی را کشته، عده‌ای را به اسارت گرفتند و بقیه که متواری شده بودند، راه دره‌ها و پناهگاه‌های کوهستانی را پیش گرفتند.^{۳۲}

پی‌نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۶۰؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۹۵.
۲. تلخیص الریاض، سید ابوالفضل حسینی، تهران، ۱۳۸۱ ه. ق. ج ۱، ص ۱۲.
۳. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۶.
۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴.
۵. ر. ک. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.
۶. فروع کافی، ج ۵، کتاب جهاد، حدیث چهارم.
۷. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۲۶.
۸. اقتباس از خصال صدوق، باب الثلاثه، ص ۱۱۸.
۹. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۵؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.
۱۰. منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۹.

۱۱. امام در عینیت جامعه، محمدرضا حکیمی، ص ۵۳ به بعد؛ چهارده اختر تابناک احمدی بیرجندی، ص ۱۵۲؛ فرازهایی برجسته از سیره امامان شیعه، ج ۱، ص ۹۵-۹۶.
۱۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.
۱۳. امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ص ۱۲۱ و نیز ر. ک. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶ و ج ۴۸، ص ۲۱۰.
۱۴. زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، عادل ادیب، ص ۱۷۲.
۱۵. امام باقر علیه السلام جلوه امامت در افق دانش، احمد ترابی، ص ۲۱۰-۲۱۹.
۱۶. فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۰۷-۶۰۸؛ نهضت مسلمانان در آزادی هندوستان، ترجمه و تالیف مقام معظم رهبری، ص ۱۱-۱۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص ۴۰۱؛ تشیع در هند، جان نورمن هالیستر، ترجمه از آذر میدخت مشایخ فریدونی، ص ۲۸۲.
۱۷. شیعه در هند، سید عباس اطهر رضوی، ج ۱، ص ۲۳۱.
۱۸. تشیع در هند، ص ۷۷.
۱۹. اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۰-۱۴.
۲۰. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۳۱۴.
۲۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۲۲. این دو ماجرا در المحاسن و المساوی بی‌هقی، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۶، شذرات العقود مقررری و حیاة الحیوان دمیری آمده که هاشم معروف حسینی در کتاب الاثمه الاثنی عشر نیز آن را نقل کرده است.